روایت

روایت‌های پدر شهید مهدی ذاکرحسینی از فرزندش

مهدی به کم‌خوری، کم‌حرفی و کم‌خوابی عادت داشت

آقا مهدی با مدرک دیپلم به سپاه رفت و پس از استخدام درسش را ادامه داد و کارشناسی‌اش را در رشته حقوق گرفت. دیپلم فنی مکانیک داشت و وقتی به سپاه رفت در کار مکانیک خودروها بود. خیلی این کار با علاقه‌مندی‌اش جور درنمی‌آمد. از همانجا آنقدر پیگیری کرد تا او را برای کارهای رزمی فرستادند. از طریق نیروی زمینی سپاه به بخش تکاوری رفت و دوره‌ها را با موفقیت گذراند و در این فاصله چندین و چند بار لوح و جایزه گرفت. دو بار در سطح لشکر ۲۷ محمدرسول‌الله (ص) به عنوان پاسدار نمونه انتخاب شد. به کارش خیلی علاقه‌مند بود. وقتی خاطرات دوران جبهه‌ام را برای بچه‌ها تعریف می‌کردم یا از حرکات نظامی‌ام می‌گفتم، آقا مهدی بیشتر از همه لذت می‌برد. گاهی از من درباره فعالیت‌هایم می‌پرسید و وقتی توضیح می‌دادم خیلی ذوق می‌کرد. زندگی آقا مهدی از همان اول با دو برادر دیگرش تفاوت داشت. از همان ابتدا که اخلاق و رفتارهایش را می‌دیدم، می‌فهمیدم رزم در وجودش است. فعالیت بدنی بالایی داشت و از دو برادر دیگرش خیلی قوی‌تر بود. ایشان تمام دفترچه‌های بیمه‌اش سفید بود و در سلامتی کامل بود. از همان اول به کم‌خوری، کم‌حرفی و کم‌خوابی عادت داشت. در خواب بسیار هوشیار بود و هوش بالایی داشت. سلامتی بدنی‌اش به خاطر عادت‌های غذایی‌اش بود. از گوشت خیلی خوشش نمی‌آمد و خیلی کم مصرف می‌کرد، ولی حبوبات و گیاهان و صیفی‌جات را خیلی دوست داشت. به همین دلیل حالت سبکبالی داشت و از همان بچگی خیلی تیز و چابک بود. گاهی اوقات که پسرهایم با هم کشتی می‌گرفتند، زور مهدی به دو برادر دیگرش می‌چربید. در تکاوری خیلی بدنش قوی‌تر و محکم‌تر شد. به خاطر همین آمادگی جسمانی‌اش همیشه در کارش آمادگی لازم را داشت و به راحتی کارهایش را انجام می‌داد. مهدی شوخ‌طبع بود، مخصوصاً با رفقایش. به‌قدری به کارش علاقه داشت که بیشتر وقتش را در لشکر سپری می‌کرد و کمتر در خانه دیده می‌شد. نهج‌البلاغه را خیلی مطالعه می‌کرد.

پسرم مهدی نمی‌گذاشت کسی متوجه کارهایش شود. سعی می‌کرد خیلی پنهانی کارهایش را انجام دهد. مثلاً در را می‌بست و نمازش را در خلوت خودش می‌خواند. یا در خلوتش مشغول خواندن کتاب مداحی اهل‌بیت (ع) می‌شد. مخالف شدید ریا بود و دوست داشت کارهای عبادی و دینی‌اش را خیلی عمیق در خفا انجام دهد. حتی به هیئت‌های محل زندگی‌مان نمی‌رفت. ما ساکن اکباتان هستیم و مهدی به هیئت‌های میدان خراسان و میدان امام حسین (ع) که مراسم‌شان را سنتی برگزار می‌کردند و غریب بودند، می‌رفت و مشارکت فعالی داشت. کمک‌های زیادی به این هیئت‌ها می‌کرد و متولیان‌شان پس از شهادت به ما از آقا مهدی گفتند. پس از شهادت بعضی هیئت‌ها عکس مهدی را زده بودند و وقتی دوستانش متوجه شدند، گفتند مهدی در غرب تهران زندگی می‌کرد، چرا عکسش را در شرق تهران زده‌اند. متولیان هیئت نیز می‌گفتند آقامهدی در مراسم‌های مختلف به هیئت ما می‌آمد و کمک‌های زیادی هم می‌کرد. من تمام اینها را بعد از شهادتش متوجه شدم.

گفت‌وگوی «جوان» با نویسنده کتاب «از مهدی تا مهدی (عج)» که به زندگی شهیدمدافع حرم مهدی ذاکرحسینی می‌پردازد

شیفته امیرالمؤمنین (ع) بود و علی‌وار زندگی می‌کرد

احمد محمدتبریزی

جاویدالاثر مهدی ذاکرحسینی را باید یکی از مظلوم‌ترین و خاص‌ترین شهدای مدافع حرم دانست. شهیدذاکرحسینی از تکاوران سپاه پاسداران بود که سال ۱۳۹۵ و در ۳۲ سالگی در حلب سوریه به شهادت رسید. پیکر شهیدذاکرحسینی هنوز به میهن بازنگشته و خانواده شهید چشم‌انتظار بازگشت پیکر عزیزشان هستند. محدثه سادات‌محسنی، کتاب «از مهدی تا مهدی(عج)» را با محوریت زندگی شهیدذاکرحسینی به رشته تحریر درآورده است که اطلاعات خوبی را از شهید دراختیار مخاطبان قرار می‌دهد. این کتاب تأثیر بسیار زیادی در بیشتر شناخته شدن شهید در میان مردم دارد. آشنایی شهید با نویسنده کتاب داستان جالبی دارد که سادات‌محسنی در گفت‌وگو با «جوان» از شیوه آشنایی‌اش با شهید و ویژگی‌های اخلاقی‌اش می‌گوید.

ماجرای نگارش کتاب شهید ذاکرحسینی توسط شما از کجا شروع شد و چگونه ادامه یافت؟

شهیدذاکرحسینی خودش به سراغم آمد و به همین خاطر برایم خیلی ویژه‌تر از دیگر شهداست. همیشه خانواده شهدا برای تدوین کتاب سراغ من می‌آیند، ولی در مورد مهدی، او خودش به سراغم آمد. من مهدی و خانواده‌اش را نمی‌شناختم و به شکلی عجیب با شهید و خانواده‌اش ارتباط پیدا کردم. ماجرا در سال ۱۳۹۵ و از یک خواب شروع شد. من آن زمان کتاب شهید جوی‌پا را می‌نوشتم. شهید جوی‌پا دختر سه ساله‌ای داشتند که زمان شهادت‌شان اولین اسمی که به زبان می‌آورند، نام دخترشان است. خیلی درگیر این قضیه بودم و می‌گفتم رزمنده‌ای که آنقدر به خانواده‌اش وابستگی داشته، چطور به جنگ رفته است. شاید این سؤال خیلی از افراد جامعه هم باشد و بگویند افرادی که آنقدر به خانواده وابسته هستند، چرا به جنگ می‌روند. یا کسی که به جنگ می‌رود، وابستگی به خانواده دارد؟ من جوابش را در مسیری که افتادم، پیدا کردم. خیلی سخت است از چیزهایی که دوست‌شان دارید، دل بکنید. مهدی هم در دل کندن از چیزهایی که دوست داشته، واقعاً عجیب بوده است. اینکه چطور یک نفر از تمام متعلقاتی که در دنیا داشته، آنقدر راحت دل می‌کند. شاید اگر ما خودمان را جای شهید بگذاریم، نتوانیم به راحتی دل بکنیم. چه بسا برای خودم و خانواده‌ام مشابه موقعیت‌های شهیدذاکرحسینی پیش آمده است، ولی برای ما دل کندنش سخت بوده، اما شهید خیلی راحت از همه چیز گذشته است.

ماجرای خواب‌تان چه بود؟

یک شب خواب دیدم در بیابانی هستم و کتاب شهیدجوی‌پا را می‌نویسم. جوانی آمد و گفت اینجا عملیات است و باید از اینجا بروید. من گفتم اینجا سوت و کور است و خبری نیست و آن جوان گفت الان اینجا را می‌زنند و گفته‌ام شما را به عقب ببرند. همان لحظه صدای خمپاره آمد و فضا را دود گرفت. یک جنگ واقعی درگرفت و در خواب خیلی موقعیت ترسناکی بود. آن لحظه من در آن فضای دودآلود چهره مهدی را دیدم که گفت پدر و مادرم را می‌بینی. من از خواب پریدم و چهره شهید کاملاً در خاطرم بود، اما نمی‌دانستم چرا این خواب را دیدم و تعبیرش چیست. چون شهید در خوابم لباس تکاوری تنش بود. جاهایی مثل تکاورها و نیروهای سپاه را پیگیری کردم، ولی به نتیجه‌ای نرسیدم.

پس چطور با شهید آشنا شدید؟

بنا بر کارمان در اواخر خرداد ۱۳۹۵ در شهرداری جلسه‌ای جهت برنامه‌ریزی مراسم یادبود در اکباتان برای شهیدمدافعی حرمی به نام شهیدمهدی ذاکرحسینی بود که در پایان جلسه گفتند پیکرش نیامده و جاویدالاثر است. آن روز من ساعت مراسم را اشتباه متوجه شدم. در جلسه گفتند مراسم چهار تا شش است و من به اشتباه شش تا هشت متوجه شدم. چون تابستان روزها بلند است، فکر نمی‌کردم مراسم چهار بعدازظهر باشد. آن روز با یکی از دوستانم راهی مراسم شهید شدم. من عکسی از شهید ندیده بودم و در جلسه هم عکس و بنری نبود و فقط نام شهید را گفتند. مراسم در مسجد بعثت اکباتان برگزار می‌شد. مسجد بعثت پله‌های زیادی دارد. من از دور که می‌آمدم بنرها آویزان بود، ولی هیچ توجهی نداشتم. به وسط پله‌های مسجد که رسیدم ناگهان بنر شهیدی را با همان سربند مشکی و لباس تکاوری که در خواب دیده بودم، دیدم. خیلی منقلب شدم. فکر نمی‌کردم بعد از حدود دو ماه و نیم، کسی را که در خواب دیده بودم یک شهید باشد. فروردین ۹۵ که من خواب مهدی را دیدم، او در عملیاتی در سوریه حضور داشته است. ارتباط من با خانواده شهید از آنجا شروع شد. مادرشان اصلاً رضایت به دیدن نمی‌دادند و من یک سال کلنجار می‌رفتم تا مادر شهید را ببینم. حاج‌خانم خیلی در دیدن افراد سخت‌گیر بودند. چون باورشان این بود که مهدی زنده است و برمی‌گردد. شاید هنوز هم چنین باوری را داشته باشند.

پس از آن در جریان نگارش کتاب قرار گرفتید؟

بله، با اینکه نویسنده‌های خوبی در کنار خانواده شهید بودند که خیلی از من در نویسندگی کارکشته‌تر بودند، نمی‌دانم چه شد که خانواده شهید من را پذیرفتند و پای این انتخاب‌شان هم ایستادند. از هر ارگان و جایی که برای مصاحبه می‌آمدند، اولویت‌شان من بودم. این مسئله خیلی برایم جالب بود که چرا من؟ در نهایت کتاب با مشکلات اداری متعدد به ثمر رسید. مهدی یکی از تکاوران سپاه بود و نوشتن درباره کارش و عملیات‌ها سخت بود. با توجه به این قضایا کتاب مهدی نوشته شد و چاپ سومش هم تمام شده است.

در حین نوشتن کتاب و پس از گرفتن مصاحبه‌ها چه شناختی نسبت به شهید پیدا کردید و شهید را چطور دیدید؟

همه شهدا مثل شهیدرسول خلیلی، نوید صفری و ابراهیم هادی خیلی مرید دارند. گروه‌های خواهرانه و برادرانه دور و بر این شهدا زیاد هستند و در رابطه با ۹۰ درصد شهدای مدافع حرم هم اینگونه است. اگر مهدی را ببینید، می‌فهمید هیچ‌کدام از اینها را ندارد. من به همراه خانواده و یکی از دوستان که از طریق مصاحبه و برای دریافت کتاب با او آشنا شدم، برای مهدی تبلیغ می‌کنیم. الان مطالبی را که من می‌دانم، شاید دوستانش ندانند. خیلی از مطالبی را که الان پدر شهید می‌دانند، من پیگیری کردم و به خانواده‌شان گفتم. پدر و مادر شهید در جریان خیلی مسائل نبودند. چون مهدی در رابطه با کارهایش جزیره‌ای عمل می‌کرد. مثلاً اگر قرار بود مطلبی را من بدانم، فقط به من می‌گفت و به افراد دیگر چیزی نمی‌گفت. اگر مطلبی را مادرش باید می‌دانست فقط به ایشان می‌گفت. مهدی خیلی شجاع بود و با وجود شجاعت و نترس بودنش، بادرایت هم بود. مهدی شجاعتش در کنار درایتش بود. با فکر وارد عملیات می‌شد. شاید جاهایی یکه‌تازی می‌کرد، ولی همان یکه‌تازی هم با فکر صورت می‌گرفت. اگر می‌خواست کاری را انجام بدهد و احتمال می‌داد آن کار ضرری برای جایی دارد و مثلاً آن ضرر به پیکره اسلام وارد می‌شود، برایش مهم بود که آن کار را انجام ندهد. چرا این قضیه برایش مهم بود؟ چون مهدی منافع خودش و مجموعه‌اش را در منافع اسلام می‌دید و به همین خاطر کاری را می‌کرد که به نفع اسلام باشد. مهدی درباره کسانی که می‌خواهند برایش کاری انجام دهند، سختگیر است. خیلی‌ها آمدند برای مهدی کار انجام بدهند، ولی وسط کار رها کردند و رفتند.

این سختگیری باعث غریب ماندن‌شان شده است؟

بله، برخی می‌گویند خود شهید گلچین می‌کند، البته من خودم چنین اعتقادی ندارم و می‌گویم کسی که برای شهدا کار انجام می‌دهد، باید با اراده فولادی بیاید و کارش را برای خدا و شهدا انجام دهد و منتظر این نباشد که کسی از او تشکر کند. بعد به نظرم هر شهیدی یک زمانی دارد. هیچ کس ۲۰ سال پیش شهیدابراهیم هادی را نمی‌شناخت، ولی الان سر مزارش حاجت می‌گیرند. شهیدمجید قربانخانی را شاید هیچ کس نمی‌شناخت و زمانی که پیکرش آمد، شناخته شد. شهدای ما وقتی شهید می‌شوند فقط یک عده اطرافیان او را می‌شناسند. شهدای ما بعد از شهادتشان رسالت‌هایشان مشخص می‌شود. هر شهیدی زمانی می‌آید که یک عده مریدش شوند و تحولاتی در عده‌ای ایجاد می‌کند. سبک زندگی و ویژگی‌های اخلاقی مهدی مثل عدم منفعت‌طلبی‌اش شاید امروز به درد خیلی از سیاستمداران بخورد. ای کاش سیاستمداران زندگینامه مهدی را سرلوحه زندگی‌شان قرار دهند.

دل کندن و عدم منفعت‌طلبی شهید را بیشتر توضیح می‌دهید؟

مهدی کسی بود که تمام پولی را که از کارش گرفت، به شیرخوارگاه آمنه داد. کمتر کسی چنین کارهایی را می‌کند. فقط یک نفر می‌دانست مهدی چنین کاری را کرده است. آقا مهدی پاسدار و حقوق‌بگیر بود، ولی زمانی که شهید می‌شود، یک ریال در حسابش نیست و همه را بخشیده است. مهدی ساعت و انگشتر و کیف و موبایل نداشت. مهدی هیچ چیزی برای یادگاری نداشت. مهدی خودش بود و لباسش. به هیچ چیزی هم احتیاج نداشت.

چطور به این مرحله از بی‌نیازی و بخشش رسیده بودند؟

اگر کسی را از اعماق وجودتان دوست داشته باشید، رنگ و بوی آن شخص را خواهید گرفت. شما مادر خودتان را بسیار دوست داشته باشید، خواه‌ناخواه رنگ و بوی مادرتان را می‌گیرید. مهدی دیوانه‌وار حضرت علی(ع) را دوست داشت و به خاطر همین علاقه شدید، خواه‌ناخواه مثل حضرت علی(ع) زندگی می‌کرد و مثل ایشان می‌خورد و می‌خوابید. سبک زندگی‌اش علی‌وار بود. شاید خیلی‌ها بگویند شهدای مدافع حرم به امام حسین(ع) اقتدا می‌کردند، ولی من می‌گویم مهدی به حضرت علی(ع) اقتدا کرد. مهدی حضرت علی(ع) را دیوانه‌وار دوست داشت. مثل مجنونی که لیلی را دوست دارد. به خاطرش هر کاری می‌کرد. مهدی آنقدر ارادتش به حضرت علی زیاد بود که خواه ناخواه سبک زندگی‌اش مثل امام علی(ع) شد. یکی از خصوصیات بارز مهدی این است چطور یک جوانی که در یک خانواده مرفه به دنیا آمده، به فکر جهاد می‌افتد. این فکر ناگهانی در ذهنش نبوده از یک سنی به این موضوع فکر می‌کرده است. از سن ۲۰ سالگی مهدی در فکر جهاد بود تا ۳۲ سالگی که به شهادت رسید. او ۱۲ سال در فکر جهاد بود.

آشنایی با شهید تا چه اندازه بر زندگی خودتان تأثیر گذاشت؟

من سبک زندگی خودم را که قبلاً داشتم، تغییر دادم. چون دیدم مهدی توانست و گفتم چرا من نتوانم. اگر هر آدمی این سبک را در زندگی پیاده کند، می‌بیند دنیا ارزش خیلی از کارها را ندارد. مهدی کسی بود که می‌گفت دنیا ارزش ندارد برایش بجنگید. توصیه می‌کرد آنقدر داشته باشی که راحت زندگی کنی کافی است و نباید درگیر مال دنیا و تشریفات و تجملات دنیا شوی. مهدی خیلی قشنگ زندگی می‌کرد. خیلی از ما می‌گوییم که ائمه را دوست داریم، ولی پیگیر نمی‌شویم که ائمه چطور زندگی می‌کردند تا حداقل سرسوزنی شبیه‌شان شویم. مهدی کاملاً روی زندگی حضرت علی(ع) اشراف داشت. تمام بیانات نهج‌البلاغه را در زندگی‌اش انجام می‌داد. شما نمی‌توانید کاری را پیدا کنید که مهدی انجام داده و گفته نهج‌البلاغه نبوده باشد. مهدی هر کاری را که انجام می‌داد، عیناً گفته نهج‌البلاغه بود. مهدی حرفش را به همه نمی‌زد. مهدی پرخوری نمی‌کرد؛ چون مقید بود زیاد خوردن باعث می‌شود از فقرا و گرسنگان غافل شود. به خاطر همین بهترین غذای مهدی نان و پنیر و چای شیرین بود. مهدی برایم مثل یک برادر است. طوری به زندگی‌ام آمد که به خواست من نبود. آمد و روی زندگی، روحیات و اخلاقیاتم تأثیر گذاشت. حضور فیزیکی ندارد، ولی کاملاً مهدی را در خیلی از مسائل حس می‌کنم. گاهی مشکلی برایم پیش بیاید، فقط با خودش درددل می‌کنم. خیلی اوقات زوج‌های جوان را می‌بینم که همان اول زندگی با هم نمی‌سازند و می‌خواهند جدا شوند و فکر می‌کنند مشکل‌شان خیلی بزرگ است، درحالی‌که مشکلشان با تفکر در زندگی ائمه، گذشت و درگیر نشدن در مادیات حل می‌شود. مادیات باید در اختیار ما باشد، ولی ما در اختیار مادیاتیم. دنیا باید در اختیار من باشد، نه من در اختیار دنیا. این حرف مهدی است. مهدی حقوقش را به کسانی که مطمئن بود نیازمند هستند، می‌بخشید و شب‌ها راحت می‌خوابید. شاید فکر کنید مهدی یک بچه مذهبی خشک بوده، ولی مهدی خیلی شوخ بود و کسی از مصاحبت و صحبت با او خسته نمی‌شد.

گویا شما در رابطه با شهادت‌شان هم خوابی دیدید که گواهی بر شهادت مهدی است؟

من خوابی درباره حضرت زهرا(س) دیدم. من خواب دیدم در مراسم مهمانی دعوت شده‌ام و همسران و مادران شهدا هم حضور دارند. همسر شهیدفرزانه ظرف میوه‌ای جلویم گذاشتند و گفتند از این میوه‌ها بخور، چون دیگر جایی گیرت نمی‌آید. ناگهان خانم‌ها از جایشان بلند شدند و گفتند حضرت زهرا(س) می‌خواهد بیاید. من در عالم خواب قلبم به تندی می‌زد. من گفتم الان کجا می‌خواهند بروند. گفتند منزل شهیدذاکرحسینی می‌خواهیم برویم و به مادرشان بگوییم مهدی شهید شده است. خانم حضرت زهرا چادرش را کنار زدند و من پیکر مهدی را صحیح و سالم دیدم. گفتم سه سال پیش شهید شده، چرا پیکرش سالم است که گفتند مهدی چون پیش من بوده، سالم مانده است. مشابه این خواب را همان شب مادر شهید می‌بینند. خواب را در ایام فاطمیه می‌بینیم. مهدی آدم جدی و خشکی نبود و امروزی بود، با این حال بنده دنیا نبود. درباره جاویدالاثر بودن خانواده و همکاران درباره شهادت مهدی مطالبی را بیان می‌کنند، ولی من ورود نمی‌کنم. شهادت مهدی مسئله جدایی است. وقتی شهادت مهدی کامل برایم مسجل شد، دیگر هیچ جا درباره‌اش صحبتی نکردم.

> شهدای ما بعد از شهادتشان رسالت‌هایشان مشخص می‌شود. هر شهیدی زمانی می‌آید که یک عده مریدش شوند و تحولاتی در عده‌ای ایجاد می‌کند. سبک زندگی و ویژگی‌های اخلاقی مهدی مثل عدم منفعت‌طلبی‌اش شاید امروز به درد خیلی از سیاستمداران بخورد. ای کاش سیاستمداران زندگینامه مهدی را سرلوحه زندگی‌شان قرار دهند

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۱۲۷

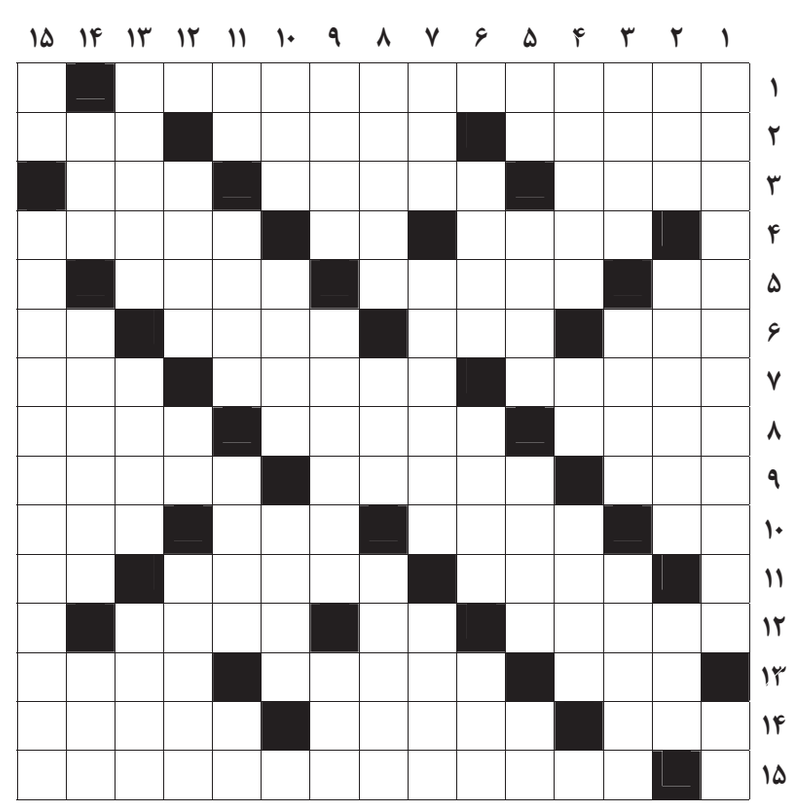

از راست به چپ

■ ۱- پالایشگاهی که نیمی از تولیدات بنزین مصرفی کشور را بر عهده دارد ■ ۲- شهری در شمال کشور ایتالیا- از پیامبران- نوعی قایق ■ ۳- سفید- مراقبت از بیمار- تیم فوتبالی در یونان ■ ۴- دریچه تنظیم نور در دوربین- یار شیرازی- بی نام و نشان ■ ۵- یک و یک- مرطوب- شیوا؛ فصیح ■ ۶- لوس- قطار- درست و صحیح- مخفف هستم ■ ۷- از منابع فقه- روش- یک ساعت ■ ۸- شکارچی- آخر- قطب منفی ■ ۹- متضاد زوج- متفاوت، مخالف- شهر مقر فیفا ■ ۱۰- خرابکاری اینترنتی- ماه میلادی- فرمان قاضی- همتا و مانند ■ ۱۱- پیامبر هندو- دارایی؛ مایملک- دو یار همقد ■ ۱۲- آتش برافروخته- ناپیدا- ضرورت ورزش تیراندازی ■ ۱۳- مدرک- دندان‌های نیش- روا ■ ۱۴- کتاب هندوان- یاقوت سرخ- دستاورد تقریباً هیچ ایران ■ ۱۵- از کتاب‌های معروف آندره ژید

از بالا به پایین

■ ۱- تیمی از لیگ برتر کشورمان- قورباغه ■ ۲- نیرو و توان- گیاهی از تیرهٔ آلاله- رهبر سوریه ■ ۳- زیرک- خاکستر- نوعی برنج ■ ۴- تنها ماهی که نامش در قرآن بیان شده- اسم آذری- درختچه زینتی و همیشه سبز ■ ۵- علامت جمع- برخوردارشدن- جنس مؤنث- همسایه تهران ■ ۶- شایع‌ترین اختلال کروموزومی در انسان- برانگیختن- روی کردن بخت و اقبال ■ ۷- ته‌نشین مایعات- میوه کاکل‌دار- ترک آن آسان‌تر از توبه است ■ ۸- از جنگ‌های صدر اسلام با رومیان در ناحیه شام- آهن- اسید تشکیل‌دهنده پروتئین ■ ۹- زیبایی- دیدار خویشاوندان- کلمه سؤالی ■ ۱۰- افسوس و تأسف- پایتخت فیجی- ستاره ■ ۱۱- همین ستون- محصول قمصر- افسار- حیوان بدبیاری ■ ۱۲- موجود ریز تک سلولی- کجاست؟- به ناچار ■ ۱۳- هر یک از قسمت‌های فیلم- پیشانی- نجات دهنده ■ ۱۴- کفش- حق را به طور تمام و کمال گرفتن- سخن تب‌آلود ■ ۱۵- راندن مزاحم- نام اصلی پهلوان پوریای ولی

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۴	۳	۲						
			۴		۱			
		۱					۳	۵
۳						۷		
۶	۲					۳		
				۷		۸		
			۷		۶			
۹	۱	۴						
					۳		۹	

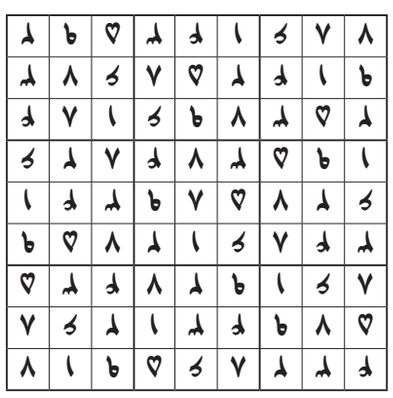

جدول کلمات متقاطع
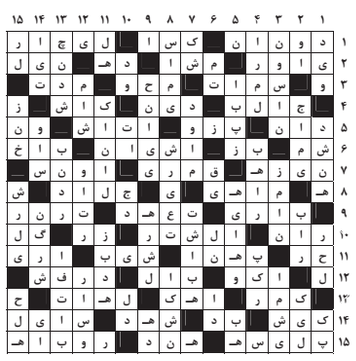
پاسخ جدول شماره ۶۱۲۶